

# باز اندیشی نسبت اخلاق و سیاست

سید حسن اسلامی

## مقدمه

اخلاق و سیاست از واژه های آشناست و در میان جامعه از رابطه این دو بحث های زیادی شده، لذا طرح این موضوع دشتواریهایی را به همراه دارد از جمله:

۱- این موضوع شناخته شده و نوعاً همگی در برابر آن موضع گیری دارند. خصوصاً که با مبانی اعتقادی گره خورده است.

۲- اگر کسی از یگانگی اخلاق و سیاست دفاع کند با مثالهای نقیض روبرو می شود و گرفتار می شود یعنی مواردی را در رابطه با سیاست و اخلاق می توان یافت که با دشواری ها و پیچیدگی های همراه است که می تواند از طرف مخالفان رابطه سیاست و اخلاق مورد استناد قرار گیرد. البته دشواریها در همه موضوعات و در همه علوم وجود دارد و نباید ما را نگران کند. حتی مثلاً در علم فیزیک هنوز هم نظریه ذره ای بودن نور و یا موجی بودن آن از دشواری های این علم محسوب می شود.

۳- تصور عمومیین است که، سیاست با واقعیت سر و کار دارد و اخلاق با آرمانها سرو کار دارد. سیاست با هست ها و اخلاق با باید ها سر و کار دارد و لذا در مواردیکه اختلاف در هست ها وجود دارد معیار مشخصی برای اندازه گیری وجود دارد برخلاف باید ها. مثلاً در مورد کشور ایران اختلاف وجود دارد که چه قدر مساحت دارد؟ جواب دادن به این سوال راحت است و این پرسش قابل حل بوده و با داوری واقعی حل می شود ولی اگر گلستان سعدی و مثنوی را بخواهیم ارزشگذاری کنیم و این که بخواهیم بدانیم کدام بهتر است معیارمشخص نداریم و به سادگی قابل اثبات نیست. برخی می گویند: سیاست با واقعیت سر و کار دارد ولی اخلاق چنین نیست بلکه با آرمان ها سرو کار دارد و حساب آرمان از واقعیت ها جداست.



به نظرم در این باره هم زیاده روی شده است. نه همه سیاست با واقعیت سرو کار دارد و نه همه اخلاق با واقعیت سرو کار دارد. نمی توان در فضای سیاست آرمان و ارزشها را نادیده بگیرد و نه اخلاق می تواند همه واقعیت را نادیده گیرد. اگر یک واحد تولیدی بخواهد برای افزایش تولید وام بدهد یا همه را تعطیل و سراغ یک تولید کننده برود.

در فلسفه سیاسی بحث از خوب یا بد بودن دموکراسی می پردازیم و این ارزش است در اخلاق نیز گزاره های واقعه گرایانه داریم مثل مسائل روان شناسی مثلاً بحث از چرایی و چگونگی پرخاشگری کودک هستیم.

به این داوری ها می گویند داوری های واقعی. در برار این گزاره ها، گزاره هایی داریم که به این راحتی نمی توان درباره آن قضاوت کرد، مثلاً من می گویم گلستان سعدی بهتر از مثنوی مولوی است ولی شما قبول نمی کنید. برای این داوری معیار مشخصی نمی باشد چون مترژ و معیار مشخصی نداریم. یا کسی می گوید من رنگ سفید را دوست دارم و دیگری می گوید رنگ سیاه را پس می توان در مقوله ارزش ها تکثر عقیده را پذیرفت ولی در مقوله واقعیات و هست ها این گونه نیست. در این جا هم می گویند که سیاست با واقعیات سرو کار دارد. می گویند در تاریخ بشری ۵ نوع نظام حکومتی داشته ایم و تاریخ هم مؤید است ولی در اخلاق می گوئیم انفاق خوب است و غیبت بد است و یکی می گوید نه اتفاقاً غیبت خیلی خوب است و شما راهی برای اثبات آن ندارید. به همین دلیل ادعا می شود که اخلاق را باید از سیاست جدا کرد و در دو بستر متفاوت بررسی شوند.

من فکر می کنم در این مساله غلو شده است چون اولاً نه همه سیاست با واقعیت سروکار دارد و نه همه اخلاق با ارزش ها سرو کار دارد و ما هم در سیاست با ارزش سرو کار داریم و هم در اخلاق با واقعیت. شما آیا در سیاست با ارزش سرو کار ندارید؟ در سیاست همواره تصمیم گیری می کنیم حال فرض کنید در کشور ما ۵۰۰ واحد تولیدی کوچک هست و دولت می خواهد صنایع را گسترش دهد و ۵۰۰ میلیون وام می دهد. کارشناسان می گویند برای توسعه صنایع دو راه وجود دارد یا به هر واحد یک میلیون وام بدهیم و یا این که دست به این واحد ها نزنیم و یک واحد تولیدی دیگر انتخاب کرده و ۵۰۰ میلیون را به او بدهیم. این دو نظریه طرفدارانی دارد و دلایلی را هم می آورند. کدامیک از این ها درست است به نظر شما؟

این پرسش جوابی ندارد چون درست و یا غلط بودنش تابع ارزشگذاری شما است. دولت اگر بگوید هدف من این است که تولید کننده بزرگ جهانی باشم می رود سراغ تولید کننده واحد و اگر دنبال تقویت تولیدات بومی و منطقهای باشد گزینه اول درست است و این را سیاست نمی تواند جوابگو باشد بلکه ارزش گذاری های شما و اخلاق است که جوابگو می باشد. هر دو گروه برای اثبات نظر خودش به همین اطلاعات موجود استناد می کنند ولی به ارزش ها تمسک می جویند و تفسیر ما بر اساس ارزش هایمان است.

امروزه در- شاخه روان شناسی اخلاق- سخن از این است که قضاوت اخلاقی چگونه در شخص شکل می گیرد؟ روان شناس سویسی به نام ژان پیاژه می گوید که کودک از دو مرحله اخلاقی می گذرد. و یک روان شناس آمریکایی می گوید از شش مرحله می گذرد و این ها بحث توصیفی است که با واقعیات سرو کار دارد، پس نمی توان سیاست و اخلاق را به دو ساحت متمایز کرد.



۴- کسانی که مخالف وحدت اخلاق و سیاست هستند می گویند حرف های شما درست ولی بهترین دلیل بر جدایی اخلاق از سیاست این است که در عالم خارج سیاست از اخلاق جدا شده و سیاست مداران غیر اخلاقی رفتار کرده اند. تعبیری مثل الملك عقیم و سیاست پدر سوختگی است نتیجه تجربه این امر واقعی است.

نقد : مگر قرآن نمی گوید که غیبت نکنید. این همه آیه و روایت و سفارش ادیان هست ولی چقدر افراد را غیبت می کنیم . عملکرد افراد دلیل نمی شود که بگوییم عملاً غیبت کردن نا ممکن است. بله در طول تاریخ داریم که اخلاق فدای سیاست شده ولی بر عکس آن هم هست گرچه تعدادشان محدود است. به تعبیر حضرت علی (ع): انسان های آگاهی در طول تاریخ بوده اند که می دانسته اند چکار کنند ولی حاضر نشده اند اخلاق را فدای سیاست کنند.

نکته دیگر این که در رابطه با نسبت منطقی بین دو نهاد سیاست و اخلاق باید توجه داشت که شکل و منشاء مشروعیت حکومت هرچه می خواهد باشد فرقی نمی کند چه قائل به مشروعیت از پایین به بالا و چه بر عکس و چه این که از باب ولایت باشد و یا وکالت هیچ فرقی نمی کند چون دو نهاد به نام سیاست و اخلاق داریم که بحث می شود چه نسبت منطقی می توانند با هم داشته باشند؟

از گذشته در آثار مکتوب داشته ایم که این دو با هم پیوند وثیقی دارند ولی هر چه زمانه جلو می آید و به علوم جدید نزدیک می شویم این پیوند کم رنگ می شود و مورد خدشه واقع می شود تا این که در قرن بیستم ادعای جدایی بین این دو می شود و اخلاق را امری صرفاً فردی می دانند گرچه خوشبختانه در سطح جهانی رجعتی به اخلاق و سیاست دارد شکل می گیرد. جمله ای به هراکلیس فیلسوف یونانی نسبت می دهند: که خلق هر کس سرنوشت اوست، یا خلق هر کس اله اوست. به تعبیر دقیق تر هایدگر این جمله را با توجه به ریشه زبان یونانی آن این گونه ترجمه می کند که: انسان به میزانی انسان است که در قرب خداوند سکونت دارد. این را از کجا به دست می آورد؟ از اخلاق البته اخلاق عربی نه بلکه از اخلاق یونانی. او از افیکس که به معنای فضای پیرامونی انسان است این معنا را به دست می آورد.

در گذشته عقیده بر این بود که انسانی انسان است که در فضای اخلاقی تنفس کند. بر اساس سنت فکری یونان باستان اخلاق و سیاست مکمل هم بودند. در سنت اسلامی وقتی به بحث حکمت می رسند می گویند حکمت دارای دو شاخه عملی و علمی است. حکمت عملی یعنی عمل به تکالیف خود آن گونه که باید باشد

و این سه بخش دارد: تهذیب نفس؛ تدبیر منزل و دیگری سیاست مدینه یا مدن. انسان حکیم انسانی است که عالم را آن گونه که هست می شناسد و درست هم عمل می کند. عمل او در سه سطح فردی و خانوادگی و دیگری در سطح جامعه می باشد. انسان سالم و حکیم انسانی است که درون سالم و خانواده سالم و جامعه سالم داشته باشد و متکفل این سه، سه چیز است: اخلاق، اقتصاد و سیاست.

در سنت یونانی تاکید می شود که انسان هنگامی انسان است که در جامعه باشد و الا اگر کسی در جامعه نباشد انسان نیست. ارسطو می گوید کسی که از جامعه جدا است یا باید خدا باشد و یا حیوان. دقت در واژه پالیتیکس که با پلیس همخانواده است به معنای دانش تمشیت امور جامعه و شهر می باشد. مثلاً پرس پلیس یعنی شهر پارسیان. پس مطلقاً بحث جدایی نیست. این نظریه وحدت اخلاق و سیاست است که در روزگار باستان در یونان بوده و بعد در جهان اسلام بوده ولی در قرون جدید با فعالیت توماس هابز و ماکیاولی تلاش در جدایی بین این دو صورت گرفت و به معنایی پایه های سیاست زمینی و واقع گرا گذاشته می شود و هابز در این زمینه کتاب لویاتان را می نویسد. قبل از او هم ماکیاول کتاب شهريار را در عرصه سیاست می نویسد و بیان می کند روش جدایی اخلاق از سیاست را و تاکید می کند که پیامبران بی سلاح همیشه شکست خورده اند و شهريار با تقوا شکست می خورد و لذا باید همیشه شیر و روباه باشد یعنی درنده و حيله گر. این بنیاد سیاست واقع گراست که از قرن ۱۷ شکل گرفته و در قرن ۲۰ به اوج می رسد و نتیجه شتابزده این می شود که فرهنگ ها خیلی شخصی و نسبی می شود. بعد شاهد فلسفه پوزیتیویسم منطقی می باشیم که اخلاق را از باب عاطفه می داند که ما بازاء خارجی ندارد و در نتیجه اخلاق از سیاست جدا شده و به شکل های گوناگون بروز می کند؛ گاهی به دو حوزه متمایز تعلق دارد و گاهی اخلاق پیرو سیاست و گاهی اخلاق و سیاست رو بنای اقتصاد هستند ولی کمی که جلوتر می آییم می گویند نمی توان یکسره اخلاق را از سیاست جدا کرد. ماکس وبر و حتی افلاطون می گویند باید سیاست را در دو سطح ببینیم. در یک سطح اخلاق فردی هست که همه باید داشته باشند و در سطح دیگر اخلاق سیاسی است که باید سیاستمداران آن را داشته باشند. افلاطون در کتاب جمهور می گوید در مدینه من هیچ کس حق دروغ گویی ندارد مگر زمامداران که می توانند دروغ های شریف را برای تامین مصالح مردم بگویند. وبر در سخنرانی معروفش «پیشه سیاست مدار» می گوید دو نوع اخلاق داریم یکی اخلاق اعتقادی و دیگری اخلاق مسئولیت و سیاستمدار باید اخلاق مسئولیت را داشته باشد نه اخلاق اعتقادی.



چهار نظریه در باب اخلاق و سیاست:

۱. جدایی؛ ۲- پیرو و تابع بودن اخلاق از سیاست؛ ۳- تمایز اخلاق فردی و سیاسی؛ ۴- نظریه وحدت.

نکته جالبی که از مطالعات جدید در اواخر قرن بیستم آشکار شده این است که اخلاق اگر چه از باب عاطفه می شود که هیچ ارزش واقعی ندارد و حتی کانت هم با یک اصول موضوعه اخلاق را تبیین می کند ولی با این حال با روان شناسی تکاملی یا جامعه زیست شناختی مواجه هستیم. داروین تکامل انواع را مطرح کرد که تفسیر های متعدد را داشت از جمله داروینیسم اجتماعی است که مثلاً قانون عالم قانون جنگل است و فاتحه اخلاق را خواندند ولی در این اواخر داروینیست ها با یافته های تازه ای به روان شناسی تکاملی رسیدند که ماحصل این رشته آن است که تمام نهاد های اجتماعی را بر اساس تکامل تحلیل کنیم و کتابی در این زمینه در ۲۰۰۵ منتشر شده به نام روان شناسی تکاملی که بحث خیلی مفصلی دارد و آخرین جمله کتاب این است که اگر بخواهیم پیام این کتاب را در قالب یک جمله بیان کنیم می توان گفت: ما انسان ها حیوان اخلاقی هستیم.

این یک جمله بسیار عجیبی است چرا که تا به حال می گفتیم انسان حیوان ناطق یا معنی ساز یا اجتماعی یا ابزار ساز و ... است ولی الان می گوید اخلاق ریشه در رگ و پی ما دارد و نه قرار دادی است و نه عواطف است و نه نسبی بلکه همه انسان ها حس اخلاقی را دارند و اخلاق خودش را در رفتار انسان نشان می دهد. این ها نظریه پردازی فلسفی نیست بلکه یک کار تجربی و آزمایشگاهی است. مثلاً می گویند اگر شخص را حین ارتکاب جرم ببینیم فراموشش نمی کنیم چون این سرشت تکاملی ما انسان ها هست که نسبت به تخلف و بی اخلاقی موضع می گیرد .

این ها البته تحلیل غیر دینی و فیزیکی دارند و من الان نمی خواهم وارد این مبانی بشوم ولی این عقیده را دارند که انسان حیوان اخلاقی است و لذا هیچ ساحتی در وجود ما بدون اخلاق نیست.

هر رفتار ما ریشه در اخلاق دارد. اگر انسان خواب آلوده کاری کند و سخنی بگوید می گوئیم بی اعتبار است چون اختیار و آگاهی نداشته است ولی هر چیز اختیاری مشمول داوری اخلاقی می شود. سیاست هم فعالیت اختیاری و ارادی است پس مشمول اخلاق می شود. همانطور که انتظار داریم دیگران باید تابع هنجار اخلاقی باشد با همان معیار ها انتظار داریم که سیاستمدار هم باید تابع اخلاق باشد. چرا باید فکر کنیم که این دو از هم جدا هستند. سیاست حتی در زمینی ترین شکلش نیاز مند تصمیم گیری است و بدون اطلاعات تصمیم گیری جواب نمی دهد و این اطلاعات هنگامی به درد ما می خورد که درست و صادق باشد و الا اگر مخدوش باشد هیچ اقدام درستی نمی توانیم بکنیم. تصمیم گیری هنگامی ممکن است که اطلاعات درست داشته باشیم و این زمانی ممکن است که این باور باشد که باید اطلاعات درست بدهیم. اگر من به هر دلیلی معتقد باشم که نباید درست اطلاعات بدهم هیچ وقت برنامه درستی صورت نمی گیرد ولی من چه وقت اطلاعات درست می دهم؟ اگر به من آموخته باشند که اخلاق از سیاست جداست هیچ دلیلی برای راست گویی ندارم مگر این که من بترسم از این که لو بروم. چرا ما صادقانه رفتار نمی کنیم در حالی که در برخی جوامع پیش رفته اظهار نامه مالیاتی می فرستند و به گفته آنها اعتماد می شود. یکی از دوستان من که در یکی از کشورهای اروپایی

درس خوانده بود می گفت از من مالیات خواستند و من دادم ولی بعد از شش ماه یک چک به من دادند و گفتند این مبلغ را اضافه داده بودی و لذا به من برگرداندند و صداقت و راست گویی در همه سطوح پذیرفته شده است. یک دوست دیگر می گفت من در فرانسه مرتکب جرم رانندگی شدم و پلیس من را گرفت و از من آدرس خواست و من آدرسی دروغی در ایران به او دادم ولی ایشان یک لحظه به این فکر نیفتاد که من ممکن است دروغ بگویم و یا دارم دروغ می گویم. بنامشان بر راست گویی است مگر این که خلاف آن ثابت شود. در آن جامعه ها هم قطعاً دروغ هست ولی باید دید حجم آن چقدر است؟ تلاش در جهت اعتماد سازی است. در برخی از این کشورها بلیط را نمی گیرند ولی به شکل تصادفی و رندم چک می کنند اگر نداشته باشی همان جا پیاده ات می کنند که بزرگترین تحقیر اجتماعی است و مثلاً اگر بلیط یک یورو باشد ۲۵۰ یورو جریمه می کنند و آن را برای ثابت می کنند و اگر دو سه بار تکرار شد تو را یک فرد هنجار شکن معرفی می کنند. ممکن است برخی این رفتارها هم ظاهر سازی باشد ولی تلاش در جهت اعتماد سازی را دارند و لذا فرد و شهروند سیستماتیک این گونه تربیت می شوند که قانون پذیر باشد.

من چند نمونه تاریخی را در جهت این اعتماد سازی ها بیان می کنم:

۱. سال ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم آمریکا با ژاپن در اواخر جنگ وارد شد به خاطر بندرپل هاربر که ژاپنی ها به آن حمله کرده و خیلی از آمریکایی را کشتند و آمریکایی ها در سال ۱۹۴۱ وارد جنگ شده و فوراً تمام ژاپنی های آمریکایی تبار را به خاطر عدم اقدامی علیه آمریکا در یک کمپ زندانی کردند.

در سال ۱۹۸۸ یعنی ۵۰ سال بعد از این ماجرا کنگره آمریکا تصویب کرد که رییس جمهور وقت از تمام قربانیان جنگ عذر خواهی کند و ۲۰ هزار دلار غرامت بدهد. این اعتماد سازی است حال به هر دلیلی که کرده باشد و حضرت علی (ع) می فرماید الحق القديم لا يبطله شيء؛ حق قدیمی را هیچ چیزی از بین نمی برد.

۱. در آمریکا در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ تا سال ۱۹۷۱ در حدود ۶۰۰ نفر رنگین پوست را که بیماری سفلیس داشتند زیر نظر گرفتند جهت مطالعه علمی و آنها را درمان نمی کردند در حالی که به آنها گفتند ما شما را درمان می کنیم و عده ای هم از آنها مردند. خبر نگاران این را در سال ۱۹۷۱ آشکار کردند و در زمان کلینتون یعنی سال ۱۹۹۷ در یک مراسم رسمی با حضور ۸ تن از بازماندگان رسماً عذر خواهی کرد و شورای زیست محیطی را تشکیل دادند و بنا شد که از این کارها تکرار نشود.

۲. عذر خواهی یک ماه پیش از ظلم هایی که به تمام بومیان آمریکای شده است.

۳. این که به چه دلیل این کار را می کنند من نمی دانم ولی جامعه جهانی به یک درک رسیده است و آن اعتماد است و کتاب هایی در این باره نوشته شده است به نام اعتماد سرمایه اجتماعی. امروزه مهمترین برنامه سیاست، نه قدرت است و نه ثروت و نه مدیریت و ... بلکه اعتماد است که در سایه آن تمام ضعفها بر طرف می شود و اعتماد اساساً یک مقوله اخلاقی است.

## جمع بندی

همانطور که اعتقاد داریم معلم، بازاری، حوزوی و ... تابع هنجارهای اجتماعی باشند با همان منطق انتظار می رود که سیاست مداران هم تابع اخلاق باشند و اگر خلاف این را در عمل می بینیم دلیل جدایی منطقی بین این دو مقوله نیست.

از نگاه اسلامی دین ما جامع است و معتقد است که ابعاد درونی و اجتماعی انسان را پرورش می دهد پس نمی تواند دو نوع هنجار متفاوت را آموزش بدهد مثلا بگوید با پدر و مادرت صادق باش ولی در جامعه و یا با دولت صادق نباش چون این دو گانگی شخصیت باعث روان پریشی انسان ها می شود.

سوال) رابطه اخلاق، سیاست و دین و رابطه اخلاق سیاست و قانون را بیان فرمایید؟ می توان گفت که اگر قانون باشد اخلاق هم می آید. مثلا برخی جوامع غیر دینی که قانون را رعایت می کنند اخلاقی تر هستند.

جواب) این ها بحث های مهمی است و من بحث کردم که فرقی ندارد که سیاست دینی است و یا سکولار و یا از باب وکالت و یا ولایت و ... باید اخلاق را در نظر داشته باشد. اگر سیاست دینی باشد باید از باب لم تقولون ما لا تفعلون اخلاقی تر باشد. در جوامع غیر دینی دروغ کمتر است و این با یک مقیاس جهانی به دست آمده است چرا چون دروغ ما یا به خاطر منفعت دنیایی است و یا دینی و لی این در جوامع غیر دینی کمتر است. در حالی که در جامعه دینی اگر کسی دروغ بگوید کسی خیلی پاپیج او نمی شود ولی اگر آب جو بخورد انگشت نما می شود در حالی که در روایات ما آمده که انسان مومن ممکن است شراب بخورد و یا زنا کند ولی هرگز دروغ نمی گوید ولی چون ما از ابتدا درست تربیت نمی شویم دروغ را به راحتی آن هم از نوع مصلحتی اش می گوییم.

مشکل ما این است که حوزه دین داری را محدود گرفته ایم. گاهی اوقات در قبض های آب و یا برق و ... این حکم از حضرت امام هست که اصراف و زیاده روی در مصرف آب و برق حرام است و اشکال شرعی دارد و یا مثلا نقض قوانین راهنمایی و رانندگی ولی گاهی افراد متدین در حوزه فردی به راحتی این احکام اجتماعی را نقض می کنند و آن را کار غیر شرعی نمی دانند و حال آن که این هم می تواند در دایره امور دینی قرار گیرد.

در بخش دوم سوال شما باید گفت که اخلاق و قانون هم دامنه گسترده دارد. قانون در جامعه یا مقبولیت دارد و یا نه. اگر داشت ریشه اخلاقی دارد. ما مجموعه ای از هنجارهای اخلاقی داریم که به مقداری که مفید هستند و یا آسیب رسان، قانونی می شود. مثلا غیبت نباید کرد و این را اخلاق می گوید ولی اگر این غیبت به گونه ای باشد که برای کسی مشکل درست کند قانون به میان می آید و ضمانت اجرایی پیدا می کند و به تعبیر دیگر قانون کف است و اخلاق سقف است.

سوال) این که شما گفتید مثلا ما معیاری نداریم برای این گلستان سعدی و یا مثنوی مولوی آیا این نسبیّت اخلاق نیست؟

جواب) این بحث از قرن ۱۷ به بعد مطرح شده و من خیلی نخواستم در این باره صحبت کنم. بله مثلاً سیاهی یا سفیدی کدام بهتر است این به طبع شما بر می‌گردد ولی در سیاست ما با واقعیات سرو کار داریم. البته شاید مثال‌ها دقیق نباشد و فقط خواستم یک تفاوتی در این زمینه بیان کرده باشم. ولی من خودم این اعتقاد را ندارم که اخلاقیات نسبی است و اتفاقاً یک هسته‌های مشترک بین گزاره‌های اخلاقی وجود دارد.

سوال) در جامعه غیر خدایی و دینی چرا باید اخلاق را رعایت کرد؟ یک وقت از باب منفعت عمومی هست آیا ما هم باید این رویکرد را داشته باشیم یا نه فارغ از این رویکرد باید اخلاق دینی داشته باشیم؟

جواب) این بحث دامنه داری است تا قرون وسطی دین حامی اخلاق بود. در غرب از قرن ۱۸ به بعد خدا یا دین داری به حاشیه رانده شد. در این فضا تلاش زیادی صورت گرفت که اخلاق را بر اصولی عقلانی غیر از دین استوار سازند لذا دیدگاه تکلیف‌گرایی کانت هست و دیدگاه منفعت‌گرایی استوارت میل و یا دیدگاه و مکتب بازیافت را که بحث‌های قشنگ آماری هست این‌ها تلاش کردند که بدون خدا نیز اخلاق را می‌توان داشت گرچه من این را قبول ندارم.

سوال) اهمیت اخلاق تا چه قدر است؟ و چرا نظام‌های دینی بیشتر دروغ می‌گویند؟ اهمیت اخلاق در سیاست چقدر است؟

جواب) من هیچ وقت نگفتم که نظام‌های دینی دروغ‌گویی را پرورش می‌دهند اتفاقاً تمام ادیان و نظام‌های دینی هسته مشترکشان مخالفت با دروغ‌گویی است پس نظام دینی نمی‌گوید دروغ بگو گرچه در جامعه دینی دروغ‌گویی هست ولی این به خاطر خود فریب دادن است. من گفتم در جامعه مسلمانی ابو موسی اشعری رشد می‌کند و یا امام حسین با نان دین کشته می‌شود و این یک آفت هست برای جامعه دینی و لذا ما در جامعه غیر دینی چنین چیزی نیست.

سوال) چرا در آن‌جا دروغ‌گویی کمتر و اخلاق بیشتر است؟

جواب) به خاطر منفعت عمومی و یا مصلحت عمومی و ...

من سه سطح برای اخلاق قائل هستم ۱- آرامش درونی ۲- مقبولیت اجتماعی ۳- محبوبیت الهی و تعالی. آن دو سطح مشترک بین اخلاق الهی و مادی است ولی سطح سوم فقط مختص اخلاق دینی است.

سوال) اگر معدل اخلاقی گرفته شود در تمام حوزه‌ها ما عقب نیستیم بلکه آنها از ما عقب تر هستند؟

جواب) من حرف شما را در باب این که دین عامل جنگ‌ها است مطرح کرده و آن را نقد کرده‌ام ولی این هم یک مطلب آماری است که دروغ‌گویی مثلاً در جوامع دینی بیشتر از جوامع غیر دینی است.